

فراگیری و انتقال آموزه‌های دینی

دکتر فاطمه صادق زاده قمصری

سر دبیر

تحصیل عقاید دینی از چه راهی امکان پذیر است؟ آیا می‌شود برخی از مردم به نحو تقلیدی به خدا، معاد و پیامبر باورهایی داشته باشند؟ آیا تقلید از بزرگان می‌تواند انسان را به مراتبی از شناخت مبدأ و معاد نایل کند؟ عبارت دیگر، آیا تنها برخی از مردم موظفند درباره اصول و معارف دینی تحقیق نمایند و گروهی دیگر به نام عوام چنین تکلیفی برعهده ندارند؟ از سوی دیگر، تعالیم دینی چگونه و در چه سطحی باید بر مردم ارائه شود؟ آیا اساساً می‌توان دین را به نحو یکسانی برای همه اقشار جامعه آموزش داد؟ با توجه به ضرورت مخاطب‌شناسی، عالمان دین و تمامی صاحبان قلم، هنرمندان و فرهنگ‌سازان هنگام تبلیغ دین و بیان آموزه‌های دینی فعالیت خود را با کدام یک از سطوح مخاطبان خود تنظیم نمایند؟

تحقیق یا تقلید: بیشتر اندیشمندان اسلامی طریق تبعیت از غیر و تقلید را برای اعتقاد به توحید و سایر اصول دین انکار کرده‌اند. متکلم بزرگ شیعی مفید (۴۱۳ هـ) نخستین تکلیف بندگان را تفکر در ادله وجود خدا می‌داند. وی معتقد است تنها از طریق استدلال عقلی می‌توان به خدا معرفت پیدا کرد. پس از اثبات عقلی وجود خدا، برخی از اوصاف او چون توحید، علم خدا به اشیاء و ... با به کارگیری عقل و برخی دیگر مانند اراده و سمیع و بصیر بودن به استناد ادله نقلی امکان پذیر است. از نظر شیخ مفید انسان عاقلی که توانایی استدلال دارد موظف است عقل خود را برای تحصیل معارف دینی از قبیل اثبات وجود خدا به کار برد و گرنه بطور دائم در آتش خواهد بود.

بر این اساس، شیخ مفید برخی از شیعیانی را که از طریق تقلید کور و مطابق عادت به انجام تکالیف بدنی می‌پردازند و از به کارگیری عقل خود در راه تحصیل معرفت یقینی

نسبت به حقایق دینی کوتاهی می‌کنند، مخلد در آتش می‌داند. از نظر او بر همگان به یکسان لازم است درباره اصول ایمانی خود به نظر و استدلال بپردازند؛ گرچه لزومی ندارد همگان بتوانند آنچه را فهمیده‌اند به زبان آورند، در جدل و مناظره شرکت کنند و با آگاهی از پیچیدگی‌های علم کلام در جدال با دیگران موفق باشند.

چنین آرائی که صریحاً ایمان و اعتقادات تقلیدی را غیر معتبر اعلام می‌کند در میان اکثر متکلمان شیعی، تمامی معتزلیان و بیشتر اشعریان ملاحظه می‌شود. اما در مقابل گروه‌هایی نیز هستند که تقلید و تبعیت از دیگران را در مورد اعتقادات دینی تجویز می‌کنند. حتی خواجه طوسی (۶۷۲ هـ) متکلم شیعی در کتاب «اوصاف الاشراف» هنگامی که مراتب معرفت را بر می‌شمارد پایین‌ترین درجه شناخت خدا را از آن مقلدینی می‌داند که کلام بزرگان را درباره وجود خدا تصدیق کرده‌اند بی‌آنکه از دلایل آنها بر اعتقادشان آگاهی داشته باشند. در میان اشعریان نیز گرچه جریان غالب، اعتقاد به بی‌اعتباری ایمان تقلیدی است ولی تفتازانی (۷۹۳ هـ) در «شرح مقاصد» ایمان مقلد را کاملاً صحیح و نافع می‌داند و معتقد است در ایمان یا تصدیق تنها یقین اعتبار دارد و یقین نیز به معنای اعتقاد جازم مطابق با واقع است و لذا هیچ لزومی ندارد که آن اعتقاد مستند به سبب و دلیلی باشد. علاوه بر برخی متکلمان، عارفان نیز راه وصول به اصل توحید را برای خواص مردم کشف و مشاهده و برای عوام، تقلید و پیروی از بزرگان دین می‌دانند. به این ترتیب عارفان، معتقدند تنها راه نجات عامه مردم در مسأله توحید، اکتفا به ظاهر علوم و طریق تقلید بدون درخواست دلیل است.

امام محمد غزالی (۵۰۵ هـ) به عنوان متکلمی عارف با توجه به تفاوت علائق و استعدادهای مردم از طرفی در «احیاءالعلوم» معتقد است نخستین تکلیف مردم آموختن شهادتین و یافتن معنای آن است تصریح می‌کند که تصدیق این معانی و اعتقاد جازم به آنها بی‌آنکه فرد به بحث و استدلال متوسل شود و حتی به صرف تقلید، کافی است؛ مشروط به آنکه این تصدیق آمیخته به شک و تردید و اضطراب نفس نباشد. اما از دیگر سو در «میزان العمل» سخنی متفاوت دارد: نجات و رستگاری جز با دانش و کار به دست

نمی‌آید. البته علم از عمل شریف‌تر است و عمل متمم دانش است و علم را بدان جا که باید می‌رساند. وی در تأیید این سخن به آیه‌ای از قرآن اشاره دارد: «**الیه یصعد الكلم الطیب والعمل الصالح یرفعه**» (سوره فاطر، ۱۰).

غزالی در مواجهه با این سؤال که از میان علوم کدام را باید برگزید پاسخ می‌دهد: مردم در این باره دو گونه‌اند: گروهی به تقلید قانع‌اند و بی‌نیاز از بحث و جستجوی‌اند و از آن راهی که مقلدشان ترسیم کرده می‌روند. ولی گروهی دیگر به بیمارانی مانند که از طبیبان تقلید نمی‌کنند و مشتاقند خود به مرتبه پزشکان رسند. البته راه دوم دشوار است و در هر دوره تنها افراد استثنایی می‌توانند چنین راهی را به سلامت طی کنند. از این رو، وی برای تحصیل علم علاوه بر طریق اهل علم - نظر - طریق صوفیه را پیشنهاد می‌نماید که در آن با مجاهدت در محو صفات بد و قطع تعلقات و اقبال به سوی خدا، رحمت الهی بر انسان فیضان می‌کند، راز ملکوت بر او مکشوف شده و حقایق امور بر وی معلوم می‌گردد. اما اینکه کدام یک از این دو طریق برای تحصیل معرفت حقایق بر دیگری ترجیح دارد؟ غزالی برای همه اشخاص، در تمامی زمانها حکم واحدی صادر نمی‌کند. معتقد است هر که میل به سلوک دارد و با گذراندن دوران جوانی خود پا به سن (میانسالی) گذاشته، بهتر است به طریق صوفیان اکتفا کند؛ زیرا مطالعه علوم کسبی کار بس دشواری است که تنها در عنفوان عمر میسر است. اما «جوان» نیز اگر در خود ذکاوت و استعداد فهم حقایق دقیق علمی را نمی‌بیند او نیز به راه صوفیه برود و بداند که اشتغال او به علوم نظری بی‌فایده است. اگر هوشمند و مستعد بود، در صورتی که در محیط زندگی خود یگانه‌ای در علوم نظری و به دور از تقلید آراء گذشتگان نمی‌یابد او هم بهتر است به عمل و تصفیه روح بپردازد و تنها اگر به عالمی مستقل و صاحب‌نظر دسترسی داشت به تعلم مشغول شود. البته غزالی به‌گروه اخیر توصیه‌ای دارد: جوانی که سرشت هوشیار دارد به طلب علم رود و در شناخت انواع علوم رنج‌ها را تحمل نماید. برای چنین کسی که مستعد هر دو طریق است، بهتر آن است که تعلم را مقدم دارد. از میان علوم برهانی آنچه را که نیروی انسانی با جهد و تعلم می‌تواند ادراک کند به دست آورد و چون به قدر امکان خود از همه

علوم بهره‌ای برد، آن گاه اشکالی ندارد که از خلق کناره گیرد و از دنیا روی برتابد و تنها به سوی خدا رهسپار شود و منتظر باشد؛ شاید از این طریق آنچه بر سالکان این راه روشن شد بر او نیز مکشوف گردد. از مجموع نظرات غزالی می‌توان دریافت او با آنکه در مباحث خدانشناسی تقلید را جایز می‌داند ولی راه تعلم و علم آموزی را که به تصریح او دراز و دشوار است، هم تأیید و تجویز می‌کند و هم به‌نحوی آن را برای افراد استثنایی و صاحب عزم مختص می‌گرداند.

فیلسوف بزرگ دنیای اسلام ابن رشد (۵۹۵ هـ) در آثار کلامی خود مانند «فصل المقال» و «تهافت التهافت» با استناد به آیات قرآن اثبات می‌کند که نظر و تأمل عقلانی در موجودات از طریق قیاس نه تنها جایز بلکه واجب است و هر مسلمان وظیفه دارد قوانین قیاس عقلی، برهان و تعالیم منطقی و فلسفی را بیاموزد و در این راه حتی از آموزه‌های پیشینیان بهره‌گیرد. از دیدگاه ابن رشد دین طالب نظر عقلی - فلسفه - است. فلسفه می‌تواند سعادت عقلی و فکری گروهی از مردم که اهلیت فراگیری حکمت را دارند، بشناساند در حالی که دین قصد تعلیم همگان را دارد.

ابن رشد در آثار خود بارها تأکید کرده است که نباید میان مسائل فلسفی و موضوعات ایمانی (اعتقادی) خلط کرد؛ زیرا آمیختن فلسفه و دین به هر دو آسیب می‌رساند. وی با آن همه شیفتگی نسبت به عقل و فلسفه ارسطویی از سر انصاف ابراز می‌دارد که چون فلسفه تنها با عقل و مبانی عقلی سر و کار دارد و دین بر دو پایه عقل و وحی استوار است از این رو، هرگاه در موضوعی عقل آدمی از فهم عاجز ماند لازم است در آن مورد از دین که آموزه‌هایش همچون متمم شناخت‌های عقلانی است کمک گیرد. وی تصریح می‌کند که مبادی شریعت الهی آموزه‌ای از عقل و وحی‌اند و لذا اگر کسی بخواهد پیرو دینی تماماً عقلانی باشد در واقع باید بپذیرد که دین او بسیار ناقص‌تر از دین و آیینی است که از هر دو مبدأ عقل و وحی تغذیه کرده است.

به اعتقاد ابن رشد مقصود دین تعلیم دانش حق و عمل به حق است. بر این اساس، در هر شریعت الهی لازم است هم معارف و عقایدی که درباره حقایق عالم هستی سخن

می‌گویند و در اختیار بشر قرار گیرد و هم‌اگر برای رسیدن به سعادت لازم است به وی آموزش داده شود. ابن رشد معتقد است اصول کردار و عمل باید به نحو تقلیدی از شرع اخذ شود ولی درباره معارف، خود دین از انسان می‌خواهد که با ابزار عقل به موجودات توجه نموده و نسبت به آنها معرفت پیدا کند. یعنی برای یافتن این حقایق انسان باید از قیاس عقلی بهره‌گیرد. به نظر می‌رسد این رشد در معرفت خدا و سایر موجودات به کارگیری قیاس عقلی را که شامل سه قسم برهان، جدل و خطابه است بر همگان لازم می‌داند. وی گرچه در میان این سه، برهان را اتم آنها معرفی می‌کند ولی هرگز در نظر ندارد در معرفت خدا تنها قیاس برهانی را معتبر بداند.

آموزش دین و سطوح مختلف آن

گرچه بسیاری از اندیشمندان به مسأله اختلاف سطح مردم و ضرورت توجه به این تفاوتها هنگام ارائه آموزه‌های دینی توجه داشته‌اند ولیکن در میان ایشان ابن رشد سخن دقیق و روشنی دارد. به نظر او از آنجایی که دین قصد آموزش همگانی را دارد و مردم نیز از حیث عقل و استعداد در سطوح مختلفی قرار دارند و هر یک با طبیعت و مزاجی خاص با دین مواجه می‌شوند لذا تعالیم دینی که برای آموزش معرفت خدا و سایر حقایق در اختیار انسانها قرار می‌گیرد نباید در یک سطح باشند. تدبیری که شارع مقدس در این باره اندیشیده آن است که در پس ظاهر آموزه‌های دینی، باطنی قرار دهد. بدین ترتیب دین مشتمل بر ظاهر و باطن است. اما مردم در قبال دین در دو گروه متمایز جای می‌گیرند: یک - اهل علم، که اجازه دارند از معنای ظاهری عبور کرده و به باطن برسند. اینان عالم به تأویل هستند و نباید به معنای ظاهری اکتفا نمایند. بدین ترتیب عالمان موظف به تأویلند. گرچه در این باره نیز می‌توان گفت اهل علم بی‌آنکه معنای ظاهری را انکار کنند از آن به معنای باطنی عبور می‌کنند. دو - غیر اهل علم، از آنجایی که برخی از حقایق دینی تنها توسط عالمان دین قابل دریافت هستند و دیگران شایستگی و اهلیت فهم آنها را ندارند

پس غیر اهل علم باید آن گونه حقایق را بر معنای ظاهری حمل کنند و همان معنا را بپذیرند. در جای دیگر این رشد وظیفه جمهور مردم را ایمان به ظاهر دانسته است. گرچه ابن رشد در میان انواع قیاس عقلی، برهان را در مرتبه بالاتری قرار داده است ولی از نظر او هر سه گروهی که از طریق دلیل برهانی یا جدلی یا خطابی به معرفت خدا و حقایق دین نایل می‌شوند به تکلیف خود در شناخت عقاید دینی عمل کرده‌اند. وی در پایان کتاب «فصل المقال» می‌گوید خداوند جمهور مردم را فراخوانده است تا از راه معتدل - موعظه و خطابه - به معرفت خدا دست یابند و به این ترتیب از حسیض تقلید برآیند، چنانچه اهل کلام را از فتنه‌انگیزی و خصومت و نزاع برحذر داشته و خواص را به نظر و تفکر در اصول دین و تعمق دعوت کرده است.

به نظر می‌رسد ابن رشد با نفی ارزش شناخت تقلیدی درباره خدا و سایر حقایق دینی، تنها سه نوع معرفت برهانی، جدلی و خطابی را می‌پذیرد. در واقع از نظر او چون مردم دارای استعداد های یکسانی نیستند، لازم است برای آموزش هر گروهی از روشی خاص استفاده شود. ابن رشد معتقد است برترین و مستعدترین مردم فیلسوفانند که اهلیت فهم تعالیم برهانی را دارند. در مرتبه بعدی متکلمان قرار دارند که قادر به بهره‌گیری از قیاس جدلی‌اند و در آخرین رتبه، جمهور مردم و عوامند که اهل خطابه‌اند و تنها با مثال‌های محسوس و صور خیالی قدرت درک امور را دارند. لذا از آنجایی که نظر اساسی شارع، تعلیم همگان است، روش تعلیمی اسلام نیز باید همه این سه طریق را شامل شود. به نظر ابن رشد همه این راه‌ها در قرآن مورد استفاده قرار گرفته است و به این ترتیب از این جهت که قرآن روش‌های حسی و تمثیلی را با روش‌های معنوی و غیر حسی توأم کرده توانسته است همه اصناف مردم را تغذیه فکری کند.

ابن رشد با متدرج دانستن استعدادهای و قوای مردم در درک حقیقت عملاً آنها را در سه گروه جای داده و برای آموزش هر یک از آنها راهی خاص پیشنهاد می‌دهد. از نظر او نخستین خطا آن است که برای آموزش همه اقشار از یک راه عام و مشترک استفاده شود. قرآن کریم به عنوان کلام‌الله برای تمامی مردم آموزش‌های متناسب سطح ایشان عرضه

می‌کند، به نحوی که هر کس به خدمت قرآن بیاید می‌تواند از آن بهره‌گیرد. البته عوام در استفاده از قرآن باید به ظاهر آن اکتفا کرده و به سهم خود قانع باشند. نه خود ایشان در پی فهم باطن قرآن از طریق تأویل باشند و نه آنان که به نحوی از تأویل قرآن آگاهند اسرار تأویل را بر ایشان فاش سازند. به نظر ابن رشد متکلمان با افشای تأویل بر همگان، بذر بدعت و نفاق را در میان مسلمانان کاشته‌اند.

گرچه ابن رشد فیلسوف را در تأویل قرآن مجاز می‌داند ولیکن بر خود او نیز به اندازه متکلم و عامی، گردن نهادن و تسلیم به اعتقادات اسلامی را لازم می‌بیند. وی با همه عظمت و اعتباری که برای فیلسوف و فیلسوفی‌گری قائل است وی را دارای چنان قدرتی نمی‌داند که بتواند اصول اعتقادی تازه‌ای وضع کرده یا از اعتقادات مسلم بکاهد. از نظر ابن رشد آنچه فیلسوف را از متکلم و عامی متمایز می‌سازد تنها اثبات یا شرح و تفصیل و یا تصویر عقاید اصولی است و نه تعیین آنها.

اندیشه‌های فیلسوف بزرگ جهان اسلام، ابن رشد، درباره اختلاف طبایع، استعدادها و قوای مردم در فهم حقایق به راستی در خور تأمل بیشتر است. وی مردمی که قرار است سخن دین را بشنوند، شناسایی کرده و با توجه به تفاوت خصوصیات ایشان سعی دارد راه و روش مناسب همان گروه را برای آموزش‌های دینی آنها پیشنهاد دهد. بر این اساس، او مردم روزگار خود را در سه طبقه قرار می‌دهد: اهل برهان؛ آنها که برای بهره‌گیری از قیاس‌های جدلی مستعدند؛ کسانی که اهل خطابه‌اند و با مثال‌های محسوس و یا تمثیل حقایق را می‌فهمند. این سخنان که حدود هشت و نیم قرن پیش توسط ابن رشد مطرح شده امروز همچنان حاوی نکاتی جدید و تأمل برانگیز است.

دغدغه ابن رشد در یک کلام این است که مبلغان دین در طرح هر نوع گفتمان دینی باید مخاطبان و شرایط زمانی خود را ملاحظه نمایند. عالمان دین باید انواع طبقات مختلف دوران خود را بشناسند و مطابق نیازها و سؤالات ایشان مفاهیم اصیل دینی را ارائه دهند. پرسشی که به راستی در مقابل همه محافل دینی - حوزوی - دانشگاهی - مطرح است: چگونه می‌توان آموزه‌های راستین دین را به انسانها ارائه نمود؟ اگر در دورانی نه چندان

دور، عالمان دین پیام حیات‌بخش دین را به نحو مستقیم، ساده و حداکثر در قالب سخنرانی و مقاله و آثار تألیفی به گوش انسانها می‌رساندند و در انجام این رسالت موفق نیز بودند، امروزه نیک پیداست که نسل‌های جدید را نمی‌توان تنها با روش‌های کهن تبلیغ دین به سوی مذهب فرا خواند. از این رو لازم است همه کسانی که دغدغه دین دارند و در کنار امواج سهمگین دین زدایی، با صورتهای مختلف دین‌گریزی جوانان نیز مواجه‌اند درباره انحاء انتقال مفاهیم دینی نیک بیندیشند و میراث کهن و جاودانه خود را با استفاده از قالبها و شیوه‌های جذاب و متنوع و غیر مستقیم در اختیار مشتاقان قرار دهند. در این جهت می‌توان از هنر با تمامی شاخه‌های متنوع آن بویژه هنرهای نمایشی استفاده نمود. به این ترتیب «هنر دینی» پا به عرصه وجود می‌گذارد. «هنر دینی» در واقع همان دین است که با قالبی هنری و زیبا عرضه می‌شود. مقام معظم رهبری در دیدار با اصحاب فرهنگ و هنر (۱۳۸۰/۵/۱) تأکید دارند لازم نیست در هنر دینی حتماً از واژگان و مفاهیم مذهبی استفاده شود، بلکه هنر دینی هنری است که بتواند معارفی را که همه ادیان و بیش از همه دین مبین اسلام به نشر آن در بین انسانها همت گماشته‌اند و در راه انتشار آنها جانهای پاک‌ی نثار شده مطرح کند و آنها را در ذهن‌ها ماندگار نماید.